

پرده آخر: یادداشتهایی درباره بحران رژیم اسلامی

۴- سه جنبش، سه آینده

منصور حکمت

جمهوری اسلامی در حال اضمحلال است. صحنه سیاسی ایران یکبار دیگر برای ابراز وجود وسیع جنبشها و احزاب طبقات مختلف باز میشود. در این میان به حکم شرایط عینی اجتماعی و مجموعه عواملی که قبلا بعنوان زمینه های بحران سیاسی-حکومتی امروز ایران برشمردم، بنظر من سه جنبش اصلی در صدر جدالهای سیاسی و اجتماعی دوره جدید قرار میگیرند. همینجا باید روشن کنم که من اینجا از جنبشهای اجتماعی و طبقاتی سخن میگویم و نه احزاب سیاسی. احزاب سیاسی در دل جنبشهای معینی پدیدار میشوند و برای بسیج نیروی این جنبشها و هدایت آنها بر طبق مجموعه سیاستها و تاکتیکهای ویژه ای تلاش میکنند. یک جنبش اجتماعی خاص احزاب متعدد و متنوعی از خود بیرون میدهد. جنبشها در پاسخ به مسائل مبرم اجتماعی و سیاسی و بعنوان جزئی از مبارزه طبقاتی در دوره های کمابیش طولانی تری پدیدار میشوند. احزاب سیاسی، اما، بیانگر فعل و انفعالات سازمانی و مبارزاتی کنکرت تر و دوره ای تر و معمولا ناپایدارتری در درون این جنبشها هستند. برای مثال ناسیونالیسم و جنبش ضد استعماری در کشورهای شرق، از جمله ایران، یک بستر اجتماعی - سیاسی عام تر و پابرجا تر در بخش اعظم قرن بیستم تشکیل میداده است. اما احزاب و گروهبندی هایی که در دل این جنبش بورژوازی برای بدست گرفتن رهبری این جریان اجتماعی پیدا شدند بسیار متنوع بوده اند، خصلتی گذراتر داشته اند و برنامه ها و خط مشی ها و اولویتهای سیاسی مختلف و بعضا حتی متضادی را دنبال کرده اند. یا همینطور جنبش سوسیالیستی که با رشد طبقه کارگر صنعتی و مزدبگیر پا میگیرد، زمینه پیدایش احزاب گوناگونی را بوجود میآورد. این احزاب میایند و میروند و چهره عوض میکنند، اما جنبش سوسیالیستی بعنوان یک واقعیت پابرجا تر اجتماعی سر جای خود میماند. (در مقاله "مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی" اوت ۱۹۹۰، با تفصیل بیشتری به رابطه احزاب سیاسی و جنبشهای طبقاتی پرداخته ام).

اینجا نیز صحبت من از رویارویی سه جنبش سیاسی در دوره جاری و آتی در ایران است. اینکه چه ترکیبی از احزاب و گروهها در هریک از این جنبشها وزنه میشوند و رهبری آنها را بعهده میگیرند به سادگی قابل پیش بینی نیست، هرچند این احزاب نمیتوانند خلق الساعه باشند و قاعدتا باید همین امروز ماتریال و استخوانبندی حزبی و متشکل آنها در عرصه سیاست ایران قابل مشاهده باشد. این سه جنبش کدامند:

۱- کمونیسم کارگری. قرن بیستم به پایان رسیده است. این ایران دوران رقابت روس و انگلیس، دوران نهضت تنباکو و انقلاب مشروطیت، دوران ورود صنعت و مدرنیزاسیون اداری، دوران جنبش ضد استعماری و ملی کردن صنعت نفت، دوران اصلاحات ارضی یا رشد شهر نشینی نیست. در دنیای درون و بیرون ایران، دوره دوره کاپیتالیسم بلامنازع و جهانی است. طبقه کارگر وجود دارد، محور تولید اجتماعی و حیات اقتصادی جامعه است، اعتراض دارد، افق متفاوتی دارد، آلترناتیو دیگری را طلب میکند. لاجرم کمونیسم کارگری یک واقعیت سیاسی پابرجا و بازتولید شونده و غیر قابل حذف و رو به رشد ایران این دوره است. یک بازیگر اصلی در صحنه سیاسی جاری ایران است. امروز حزب کمونیست کارگری شاخص ترین و فعال ترین جریان سیاسی این جنبش است. اما جنبش کمونیسم کارگری به مراتب وسیع تر از این حزب است. این جنبش هنوز حتی گوشه کوچکی از اقتدار اجتماعی خود را بروز نداده است. در آخرین بخش این سلسله مقالات به دورنمای کمونیسم کارگری در جنگ قدرت در ایران میپردازم.

۲- ناسیونالیسم بورژوازی طرفدار غرب. ناسیونالیسم طرفدار غرب ایران قدیمی ترین و ریشه دار ترین سنت و جنبش سیاسی در ایران امروز است، ارتجاعی است، اما کهنه نیست. چون کاپیتالیسم و غرب امروز کاپیتالیسم و غرب صد سال قبل نیست. این جنبش بورژوازی ایران است برای شرکت تمام و کمال در سرمایه داری جهانی و دگرگون شده امروز. این جنبشی است که هژمونی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و نظامی غرب را نه فقط میپذیرد، بلکه هویت خود میداند. خود را نماینده این قطب جهانی در ایران اعلام میکند. از نظر اقتصادی این یک جریان عمیقاً محافظه کار و مدافع بازار آزاد است. از نظر سیاسی کوچکترین توهمی به ایجاد یک سازش طبقاتی بر مبنای تعدیل ثروت در جامعه ندارد و شدیداً آنتی کمونیست و ضد کارگر است. از نظر فرهنگی مدافع مدل جامعه غربی است، اما دقیقاً بر طبق الگوی ایدئولوژیکی حاکم بر غرب امروز ابداً روشنگر و مدرنیست نیست. بلکه کاملاً خواهان بقای نقش مذهب، و باورها و افکار و نهادهای سنتی بعنوان نیروهای کمکی در حفظ اقتدار بورژوازی در برابر طبقه کارگر و سوسیالیسم و کمونیسم کارگری این دوره است. در سطح جهانی این جریان متحد و مدافع علنی، رسمی و پرشور آمریکا و سیاست خارجی آن است. از نظر حزبی معمولاً مشروطه طلبان و سلطنت طلبان گروهبندی اصلی در این جنبش تلقی شده اند. اما بنظر من سلطنت طلبی جریان اصلی در این جنبش نیست و حتی در تحلیل نهایی سیستم فکری و خط مشی سیاسی هژمونیک در این کمپ را تشکیل نمیدهد و شانس این را هم ندارد. خصوصیت اصلی این جریان پرو غربی و پرو آمریکایی بودن، دفاع از بازار آزاد و ضدیت با کمونیسم است. مقوله سلطنت کاملاً فرعی است. ایده احیای سلطنت با توجه به سیر اوضاع در ایران و بیزاری ریشه دار و عمیق توده مردم ایران از پدیده سلطنت بسرعت در این جنبش منزوی خواهد شد و اشکال سیاسی "قابل فروش" تری به جلوی صحنه خواهد آمد. به این جریان هم برمیگردیم.

۳- جنبش ناسیونال-اسلامی شرقی. این یک جنبش واقعی است. علیرغم تنوع و تلون وسیع نیروها و محافل سیاسی ای که با پرچم های ایدئولوژیک گوناگون به این کمپ تعلق دارند، و علیرغم خصومت و ضدیت تاریخی جریانات درون این کمپ با یکدیگر و حتی رویارویی های خونین شان با هم، فصل مشترک اجتماعی - طبقاتی و فرهنگی گروههای درون این جنبش بسیار زیاد است. مولفه های هویت مشترک این جنبش کاملاً قابل تبیین و ترسیم است. اگر کسی در حیرت است که چگونه طیف وسیعی از قربانیان جمهوری اسلامی، که هنوز هم از ابتدایی ترین حقوق مدنی محرومند، در یک صف واحد "دوم خرداد" کنار جلادان و شکنجه گران دیروز و سرکوبگران امروز خود ایستاده اند و برایشان هورا میکشند، باید کمی در این جنبش و خصوصیات سیاسی و اجتماعی آن دقیق بشود. این یک جنبش بورژوازی خاص در ایران است که در تقابل با افق غربی و آمریکایی اردوی دیگر این طبقه، سنتا امیدوار بوده است که بتواند پایه حاکمیت سرمایه و سرمایه داری در ایران را بر تقابل و رقابت با غرب استوار کند. معجونی از تمایلات ضد استعماری اوائل و اواسط قرن بیستم، فرهنگ ارتجاعی اسلامی و سنتی و بیگانه گریزی خرده بورژوازی و بورژوازی محلی، ترس از ورشکستگی و زوال رشته های تولید سنتی در برابر سرمایه های انحصاری خارجی و شعبات داخلی آنها، اعتراض به محرومیت از قدرت سیاسی زیر فشار استبداد ارتشی پلیسی طرفدار غرب و در یک کلام تلاش برای تبدیل کردن شرقیت و اسلامیت و ملیت در ایران به پشتوانه ای برای ایجاد یک کاپیتالیسم بومی که حق استثمار کارگر و بهره برداری از منابع اقتصادی در ایران را برای خود محفوظ بدارد، آبخور اصلی این جنبش ارتجاعی بوده است. از نظر سازمانی گروهها و محافل متعدد این طیف حاصل تلاشی و تجزیه احزاب اصلی اپوزیسیون سنتی ایران، یعنی حزب توده و جبهه ملی و همینطور تحولات درونی اسلام سیاسی قرن بیستم ایرانند. بخشهایی از این جنبش برای دوره های طولانی و حتی امروز تحت نام سوسیالیست فعالیت کرده اند. وجود شوروی برای دوره ای حتی برقراری یک سرمایه داری غیر غربی و ضد غربی در ایران را برای شاخه هایی از این جنبش یک امکان واقعی قلمداد میکرد. در این جنبش، روشنفکر "سوسیالیست" از علی و حسین و کربلا میاموخت و خمینی از جانب شاگردش خلخالی "لنین

ایران" لقب میگرفت. برنامه اقتصادی و الگوی اداری و احوال شخصیه و اخلاق خود را هنوز از روی دست هم مینویسند. سوسیالیسمشان اسلامی و اسلامشان سوسیالیستی بود. از مجرای این سوسیالیسم کاذب، و همینطور از مجرای عوام فریبی و مستضعف پناهی جریان اسلامی و یا خلق گرایی جناحهای چپ این جنبش، وعده تعدیل ثروت و ایده ایجاد یک جامعه مبتنی بر سازش طبقاتی و تمکین کارگران به بورژوازی خودی به مبنای هویت اقتصادی این جنبش بدل میشد. مقولاتی نظیر سرمایه داری و بورژوازی ملی و مستقل، راه رشد غیر سرمایه داری، اقتصاد توحیدی و غیره اشکال مختلفی بودند که بخشهای مختلف این جنبش تاریخا اهداف مشابه و مشترک خود را توصیف کرده اند. سقوط شوروی و بلوک شرق مبنای عقیدتی این صف را دگرگون کرد. بازار آزاد، ایده نزدیکی و همزیستی با غرب و استفاده از الگوهای اداری غربی در اندیشه سیاسی اینها تقویت شد، اما عنصر شرق زدگی همچنان در ابعاد ایتولوژیکی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی بقوت خود باقی ماند. فرهنگ خودی ملی و اسلامی و غرب ستیزی و مدرن ستیزی، در یک کلمه شرق زدگی، قرار است رکن خودآگاهی انسان ایرانی در جامعه اینها و چسب درونی این نظام باشد این حصاری است که قرار است بازار داخلی ویژه اینها و حق انحصاری استثمار در این بازار را در برابر سرمایه جهانی و بورژوازی پرو-غرب ایران محفوظ بدارد. با کمی دقت مبینیم که این یک جریان واقعی و بالفعل و بسیار فعال است. ائتلافی که پشت خمینی رفت نیروهای این جنبش را در بر میگرفت. این جنبش وسیعا در حکومت اسلامی شریک شد و هرگز علیرغم تعرضهای بعدی جناح راست جریان اسلامی، کاملا از ائتلاف حکومتی تصفیه نشد. جریاناتی که جمهوری اسلامی و یا جناحی از آن را در این بیست سال مترقی ارزیابی کرده اند، همگی شاخه های این جنبش بوده اند. پرچمی که امروز بالای سر این اردو در اهتزاز است پرچم دوم خرداد است. اما این نیز صرفا یک دوره گذرا در حیات این جنبش است. در همین سالهای اخیر شاهد بوده ایم که چگونه شاخه های مختلف این جنبش، که زیر فشار جناح راست حکومت و موج اختناق و کشتار و سرکوب پراکنده شده بودند، با عروج دوم خرداد مجددا به هم نزدیک شدند و ائتلافهای قدیم را احیا کردند. سقوط شوروی حتی امکان داد شاخه های رقیب در این جنبش به هم نزدیک تر شوند. جبهه ملی، اکثریت و محافل و گروهبندی های پیرامونی آن نظیر راه کارگر، حزب توده، حزب رنجبران و مائوئیستهای سابق اهل دفتر بنی صدر، نهضت آزادی، مجاهدین انقلاب اسلامی و غیره بار دیگر زیر یک چتر، چتر جناحی از خود حکومت اسلامی گرد آمدند. این جنبش خودشان است. اختلافات درون این کمپ واقعی است. اما هویت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مشترکشان هم به همان درجه واقعی است.

امروز این جنبش است که مرکز توجه ناظران سیاسی ایران در رسانه ها و دولتهای غربی است. امروز رهبری این جنبش در دست جناح دوم خرداد خود حکومت است. اما جریان دوم خرداد تا وقتی موضوعیت دارد که جمهوری اسلامی سرپا باشد. به این اعتبار دفاع سازمانها و محافل این جنبش ملی اسلامی از پدیده دوم خرداد نه صرفا در تقابل با رقبای حکومتی خویش در جناح راست، بلکه همچنین و اساسا در تقابل اجتماعی شان با دو اردوگاه دیگر، یعنی کمونیسم کارگری و ناسیونالیسم طرفدار غرب در یک مقیاس تاریخی وسیع تر معنی پیدا میکند. این یک ائتلاف سیاسی موقت علیه "نظارت استصوابی شورای نگهبان" نیست، بلکه یک جبهه سیاسی- طبقاتی اعلام نشده برای دخالت در سرنوشت قدرت سیاسی و آینده کشور در یک چهارچوب تاریخی وسیع تر پس از سقوط رژیم اسلامی است. خط دوم خرداد با سرنوشت رژیم اسلامی و چه بسا زودتر از آن موضوعیت خود و نقش رهبری خود را در جنبش ملی-اسلامی از دست میدهد. اما این جنبش با ترکیب و آرایش درونی متفاوت و گروهها و رهبران دیگری در صحنه تعیین تکلیف نهایی قدرت باقی میماند.

جدال این سه کمپ بنظر من اساس روند تحول سیاسی ایران در این دوره خواهد بود. ابغادی از این جدال هم اکنون آشکار شده. اما نبردهای سیاسی اصلی هنوز در راه است. دورنمای هریک از این سه جنبش در جنگ قدرت در ایران چیست؟ از جنبش ملی-اسلامی و ائتلاف دوم خرداد شروع کنیم. ادامه دارد